



تقدیم به مادر مهربانم!

## دنیای عشق

مريم هاشمی

عشق تو دارم به دل ای مادرم دنیای عشق در میان واژه‌ها زیباترین معنای عشق با گذشت سالهای کودکی در گوش من می‌نوازی باز آن لالایی زیبایی عشق هر کسی هر جا رود دنبال عشقش، مادرم من به آغوش تو برمی‌گردم ای ماوای عشق در نگاه مهربانت دیده بودم عشق را ای به پایم سوخته چون شمع در شب‌های عشق گر تو باشی در کنارم یا نباشی، مادرم تا ابد در قلب من جا داری ای رؤیای عشق

## با هم غریبه‌ایم

مريم مقدوست



خورشید، چادر سیاه شب را از سر آسمان کشیده بود و گرمای خودش را باز هم به زمین هدیه می‌کرد. درختان سبزی که صبح سفید را به هم سلام می‌دهند. نیمکت‌های خالی که پر می‌شود از کهنسالانی که موی خود را با گذر ایام سپید کرده‌اند. بعضی تکیه بر عصا و برخی شاد و سرحال. و نیمکتی زیر درخت توت، پیرزنی که چارقند سپیدی بر سر دارد و سرش را به عصایش تکیه داده است و دم به دم آهی که خبر می‌دهد از درد درون.

نگاه ماتی که قصدش را نمی‌توان فهمید. شاید او به کهن یار خویش فکر می‌کند که سالهاست او را تنها گذاشته و از وی تصویری مانده بر دل قاب، که بلخند همیشگی‌اش جاودانه ماند. او امروز تنهایی خویش را فقط با خاطراتش قسمت می‌کند و بی‌مهری ایام را با غلتیدن اشک بر گونه‌هایش تسلی می‌دهد. او مانند همه آدم‌ها، ایام را می‌گذراند...

امروز وقتی باز هم نسیم خوش بهاری را بر روی صورتم احساس کردم، ناگهان نگاهم به نیمکت خالی افتاد! نیمکت خالی، درخت توت، آنها هم انتظارش را می‌کشیدند، اما خبری از او نبود و تازه فهمیدم که از او فقط تصویری مانده بر قاب که نگاه ماتش همیشگی شد و من خوب می‌دانم که ما سالهاست که با هم غریبه‌ایم.



## کاش آقا

کاش من آهنگ سازت می‌شدم  
محرم سوز و گدازت می‌شدم  
کاش همراه رفیقان دگر  
هم نفس یا چاره سازت می‌شدم  
کاش من خاک ره درگاه تو  
در دم راز و نیازت می‌شدم  
کاش من، آواری بی‌خانمان  
جای در آغوش بازت می‌شدم  
کاش آقا با ظهور سبز تو  
خاک زیر جانم ازت می‌شدم



## تردید

طاهره شفیعی

تمام اشتیاق من به راه تو زمین خورده  
درون سایه‌ی تردید شمع باورم مرده  
چه شبها که نمی‌خواهم که می‌ترسم از این کابوس  
دو چشم تو شود روشن به دست گرم یک فانوس  
تکاهت فصل سرما را به دنیای من آورده  
بین با روح سرسبز من عاشق چه‌ها کرده  
قسم خوردی به چشمانم که بیزاری از این تقدیر  
دو دور افتاده‌ی نزدیک توی قاب یک تصویر  
دگر چیزی تگو از عشق از این احساس آشفته  
کلاغ شهر چشمانت برایم قصه‌ها گفته  
مرا گم کن همین امشب مرا گم کن در آغوش  
که من دنیای تو بودم چه آسان شد فراموش

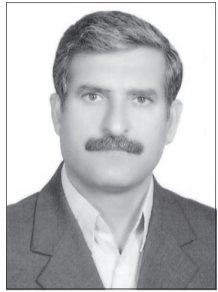
## عشق فروشی

قسمت ششم

عالیه جهان‌بین



رویزم. سرگیجه داشتم. عذرخواهی کردم و به طرف درخروجی رفتم. سنگینی نگاه نگرانش را تا انتهای راه حس کردم. احساس تنهایی می‌کردم. همیشه در زمانهایی که به وجود سیما احتیاج داشتم نبود. حتما هنوزم سرچشمه بود. به سرعت تا کسی گرفتم و به خانه رفتم. حرفهای محمد لحظه ای از ذهن دورنمیشد. بالندگی تردید وارد خانه شد. مادرم خانه نبود. با خیال راحت به فضای امن اتاقم پناه بردم و آنقدر گریه کردم تا آرام شدم. مادر هنوز برنگشته بود. گوشی تلفن را برداشتم و شماره سیما را گرفتم. بعد از چند بوق مستند صدای سیما در گوشی پیچید. بی‌محابا گریستم و همه فضایی را از اول برایش بازگو کردم. بغض سنگین کلوم داشت خفه ام می‌کرد باید با کسی از غم می‌گفتم. وقتی آرام شدم فکری به ذهنم رسید. باید زحمات بیشتر می‌دانستم و هیچ راهی جز تحقیق وجود نداشت. حرفم را با سیما درمیان گذاشتم از نظرو هم فکر خوبی بود باید از کارهایش سر در می‌آوردم. سیما با لحن شوخی گفت: من تحقیقاتم همیشه بهتر از تو بوده بذارش به عهده ی خودم. میدونم چطوری آمارشو بگیرم. به سیما اطمینان داشتم و می‌دانستم که می‌تواند کمک کند. بعد سیما لحن کاراگاهانه ای به خود گرفت و گفت: یاشو بیا خونه اینطوری دوتا عقل داریم و بهتر میتونیم فکر کنیم. بعد از کمی مکث قبول کردم. تماس پایان یافت. آهی کشیدم و به سرعت حاضر شدم دلم می‌خواست هرچه زودتر از کارهای محمد سر دریاورم. از پله ها پایین دویدم و خود را به در خروجی رساندم. تا در را باز کردم پویا را دیدم. مثل ببر تیزنگالی زخم خورده روبرویم ایستاده بود. بالندک ترسی گفتم: تو؟ اینجا چیکار می‌کنی؟ پویا بی آنکه چیزی بگوید با آن چشماه سبز رنگش که آمیخته با رنگ غم بود فقط نگاهم کرد. دلهره عجیبی به جانم افتاده بود. ترسیده بودم باترس زیادی که در صدایم به خوبی مشهود بود گفتم: پویا من... با فریاد پویا حرفم را نیمه تمام گذاشتم. او ادامه داد: خفه شو ترانه. مگه هنوز حرفی برای گفتن مونده؟ تو... خجالت نمیکنی که هنوزم به چشمام نگاه میکنی؟ میدونی تو اون لحظه چی کشیدم؟ می‌فهمی احق؟ نه نمی‌فهمی، باید همه چی رو به دایمی بگم. چشمانش از خشم پر شده بود. ترس لحظه ای رهایم نمی‌کرد. با وحشت نگاهم را که روی زمین بود به چشماهی خشمگینش دوختم و با اندک مکثی گفتم: خنوش... هوش می‌کنم. به خدامن چیزی نمیدونستم. پویا بذار توضیح بدم. تورو خدا. پویا برگشت دستی به موهایش کشید. صدای خورد شدن



## عطرها

دکتر لطفعلی کریمی

- عطر «به»
- عطر شقایق‌های مست
- عطر سنجد لابلای باد صبح
- عطر آب چشمه‌های دوردست.
- عطر شبدر
- عطر باد صبحگاه
- عطر دستبنو، در دست نسیم
- عطر موج نور در شط پگاه.
- عطر «مو»
- عطر گلابی‌های کال
- عطر آواز سحرگاہی کبک
- عطر گس خون مرغ زخم بال.
- عطر پونه
- عطر شالیزارها
- عطر شبنم در فضای باغ سیب
- عطر نرگس لای گندم زارها.
- عطر نارنج
- عطر آوای هزار آوای مست
- عطر لورکای شهید راه شعر
- عطر می‌کهنه‌ی جام‌الست.
- عطر سوسن
- عطر یک لحظه نشستن با خدا
- عطر شیدایی نور صبحدم
- عطر معراج شهیدان، بی‌صدا.
- عطر دریا
- عطر نی‌های پریشان حال رود
- عطر ساحل
- عطر دود مشکبار سبز عود.
- عطر زیتون
- عطر موسای کلیم
- عطر سرگردانی امواج نیل
- عطر پیکِ رحمان و رحیم.
- عطر معبد
- عطر آواز و سرود
- عطر پاکی
- عطر رهبانیتِ بودای بود.
- عطر آتش
- عطر زرتشت نبی
- عطر مانی پیر نقاشی و شعر
- عطر مه، شب از فروغش منجلی.
- عطر طوفان
- عطر نمناکی خاک
- عطر شن‌های شناور در فضا
- عطر رمل بی گیاه و چاک چاک.
- عطر پیچک
- عطر دیوار بلند کاه گل
- عطر صمغ بوته‌ی بادام خشک
- عطر کوزه قصه‌ها دارد به دل.
- عطر میخک
- عطر زخم کنده‌ی گردوی پیر
- عطر بیشه
- عطر آهوی اسیر دست شیر.
- عطر نعناع
- عطر روح افزای یاس
- عطر آب و سنگ و خاک و هر چه هست
- عطر عطار ازل بادا سپاس.

## منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

